

جایگاه عقل در ارزش‌شناسی از منظر نهج‌البلاغه

* سعید سخاوت

** احمد سلحشوری

*** محسن فرمهینی فراهانی

چکیده

هدف از این پژوهش، تبیین جایگاه عقل در ارزش‌شناسی (حوزه اخلاق و زیبایی‌شناسی)، از منظر نهج‌البلاغه است. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی، با رویکرد استقرایی است. یافته‌های پژوهش بیانگر یک ارتباط دو سویه بین عقل و ارزش‌شناسی از منظر نهج‌البلاغه می‌باشد. از یک سو عقل مهم‌ترین ابزار در کشف ارزش‌های اخلاقی بوده و از سوی دیگر مکارم اخلاقی موجب عملکرد صحیح عقل هستند. همچنین زیبایی‌های عالم خلقت شایسته تأمل بوده و تأمل در آنها، موجب نفوذ هارمونی موجود به ذهن و مایه شکوفایی فهم است. با این حال با توجه به محدودیت‌ها و خطاهای عقل، استفاده از تجربه و نقل به عنوان ابزارهای مکمل در ارزش‌شناسی توصیه شده و وحی الهی فصل‌الخطاب است. بر این اساس می‌توان گفت جایگاه عقل در ارزش‌شناسی یک جایگاه اعتدالی می‌باشد؛ لیکن با توجه به توقع خداوند از آدمی به میزان عقل اعطایی به او، تشخیص و داوری آن در ارزش‌شناسی معتبر و اتصاف به آنها برای محقق لازم است.

واژگان کلیدی

عقل، ارزش‌شناسی، اخلاق، زیبایی‌شناسی، نهج‌البلاغه.

*. دانشجوی دکتری تخصصی، رشته فلسفه تعلیم و تربیت، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
sekhavat.s@gmail.com

** عضو هیئت علمی و دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی، رشته فلسفه تعلیم و تربیت. (نویسنده مسئول)
ah.salahshoori@atu.ac.ir

*** عضو هیئت علمی و دانشیار دانشگاه شاهد، رشته فلسفه تعلیم و تربیت.
farmahinifar@yahoo.com تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۱۳

طرح مسئله

در عصر حاضر که در دنیایی از ارزش‌های متعارض زندگی می‌کنیم، گاهی ارائه تحلیلی درست از وضعیت اخلاقی و ارزش‌های حاکم بر جامعه تا حدی دشوار است؛ چرا که بعضاً نه رابطه و سنخیتی با ارزش‌های متعالی و اصیل اسلامی دارند و نه انطباقی با ارزش‌های مکاتب فلسفی شناخته شده در غرب. ضرورت امکان چنین تحلیلی و یا ارائه راهکاری مناسب در راستای برون‌رفت از چنین وضعیتی، مستلزم شناخت کافی از ارزش‌ها و مسائل حاکم بر آنهاست که همگی ذیل مباحث ارزش‌شناسی مطرح می‌شوند.

ارزش‌شناسی که قبلاً تحت عنوان فلسفه اخلاق مطرح بوده، در دوران معاصر به صورت دانشی مستقل درآمده (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۴: ۴۷) و دارای دو معنای عام و خاص است. در معنای عام مطالعه موضوعاتی همچون ماهیت، منشاء، مناط اعتبار و انواع ارزش‌ها را شامل می‌شود و در معنای خاص، عهده دار مطالعه نظریه ارزش بوده، شامل دو بخش اخلاق و زیبایی‌شناسی است. (گوتگ، ۱۳۸۹: ۹ - ۸)

با مروری بر مبانی ارزش‌شناسی مکاتب فلسفی غرب طی دوره‌های مختلف، می‌توان دریافت که نقش و جایگاه عقل و همچنین تلقی و برداشت از عقلانیت، همواره از جمله عواملی بوده‌اند که نه تنها بر ارزش‌های مورد قبول در هر دوره، که بر رویکردهای تربیتی مورد استفاده نیز اثرگذار بوده‌اند. به‌عنوان مثال در رویکرد فضیلت‌گرایی ارسطویی، ضمن ارج نهادن به عقلانیت دینی یا همان عقلانیت مطیع و منقاد در برابر دین، نسبت به آموزش ارزش‌ها بر مبنای منش‌پروری و سیرت‌آموزی تأکید و به متری کمی می‌شده تا با درونی کردن ارزش‌ها بتواند خود را بدون حضور دیگران متصف به آنها سازد. (خزایی، ۱۳۸۵) در حالی که در دوران حاکمیت کلیسا خردورزی هیچ جایگاهی در ارزش‌شناسی نداشته، تلقین و تحمیل ارزش‌ها جزء ارکان تربیتی به حساب می‌آمده‌اند و در رویکرد تربیتی لیبرال در دوره جدید نیز ضمن تأکید بر خودشکوفایی ارزش‌ها بر پایه عقلانیت انتقادی، منش‌پروری، سیرت‌آموزی و آموزش ارزش‌ها در حکم سرکوب‌گری عقل به حساب آمده‌اند. (زارعان، ساجدی، خطیبی، ۱۳۹۱)

بنابراین تبیین جایگاه عقل در ارزش‌شناسی از منظر اسلام و همچنین تبیین عقلانیت مورد نظر، هم می‌تواند مریبان را در راستای اصلاح و ارتقای اثربخشی روش‌های تربیتی یاری نماید و هم از طریق آگاهی‌بخشی به متریبان می‌تواند موجبات تقویت و استحکام بنیان‌های ارزشی در جامعه را فراهم سازد. از آنجا که کتاب شریف *نهج البلاغه* منبعی غنی و سرشار از ارزش‌های اسلامی است که

علاوه بر بیان ارزش‌ها، به قواعد و دستورالعمل‌های حاکم بر آنها نیز اشاره دارد، در این مطالعه از آن به‌عنوان جامعه مورد پژوهش استفاده شده است. روش تحقیق، توصیفی - تحلیلی با رویکرد استقرایی است؛ بدین ترتیب که نمونه‌ها به صورت هدفمند و با توجه به ارتباط موضوع از بین فزاینده‌های نهج‌البلاغه انتخاب و فیش برداری شده، سپس با توجه به مباحث مختلف دسته‌بندی، تحلیل، جمع‌بندی و درنهایت به روش استقرایی نتیجه‌گیری شده است.

الف) ایضاح مفاهیم

یک. عقل

عقل در عین دارا بودن ماهیتی یگانه، معانی، کارکردها و اقسام متعددی دارد. در لغت به معنی بستن و بازداشتن است و در کتاب‌های لغت از آن معانی اصطلاحی دیگری مانند قوه تدبیر، تفهّم، استدلال و قوه تمییز حسن از قبح، نیز استعمال شده است. (بهشتی، ۱۳۹۱) از آنجاکه گاهی به حالات ناشی از محرومیت عقل، حماقت یا جهالت گفته می‌شود، جهل و حمق را نیز به‌عنوان واژه‌های مقابل آن شناخته‌اند. (سیاوشی، فاضلیان، ۱۳۹۴) از جمله مشتقات عقل واژه «عقل‌گرایی» است که با توجه به معانی مختلف و موارد اطلاق متعدد، در حوزه‌های مختلف معانی خاص خود را می‌یابد. به‌عنوان مثال در حوزه فلسفه به این معناست که هر امری از حقایق اساسی عالم به وسیله عقل تبیین می‌شود و به نوعی در مقابل تجربه‌گرایی که حس و تجربه را منشأ شناخت آدمی می‌دانند، قرار دارد. (نورعلیزاده میانجی، ۱۳۸۳) عقل‌گرایی در مقابل ایمان‌گرایی نیز به طیف وسیعی از مکاتب فلسفی اشاره دارد که معتقد به نقش عقل در توجیه و تبیین معارف دینی هستند. (یوسفیان، شریفی ۱۳۸۵: ۳۹ - ۳۸)

برای عقل تقسیمات متعددی ذکر شده است. یکی از مهم‌ترین این تقسیمات که با موضوع ارزش‌شناسی نیز ارتباط دارد، تقسیم آن به عقل نظری و عقل عملی است. عقل نظری محدود به حوزه هست‌ها و نیست‌ها و ناظر به شناسایی صفات خوب و بد، حسن و قبح و ارزشی و غیر ارزشی بودن افعال و اشیا است و عقل عملی با الهام از ادراکات عقل نظری، افراد را ملزم به رعایت بایدها و نبایدها در چارچوب افعال اختیاری می‌نماید. (رهنمایی، ۱۳۹۶: ۲۰ - ۱۸) عقل تجربی، عقل نیمه تجربیدی، عقل تجریدی و عقل ناب نیز از جمله اقسام عقل هستند که به ترتیب در حوزه‌های علوم تجربی و انسانی، فلسفه و کلام، ریاضیات و عرفان نظری کاربرد دارند. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۲۵)

کارکردهای عقل نیز متعدد و متنوع است. از جمله این کارکردها می‌توان به ادارک، فهم، انتزاع، تجرید، تعمیم، تحلیل، تجزیه، ترکیب، تعریف، سنجش، مقایسه، استدلال و استنتاج اشاره کرد.

(بابایی‌المشیری، ۱۳۹۶) در یک تقسیم‌بندی کلی آنها را به سه دسته کارکردهای معرفت‌زایی، معناگری و سنجش‌گری تقسیم کرده‌اند. (رشاد، ۱۳۸۵)

مراد از عقل در این پژوهش، بجز مواردی که به نوع خاصی از آن اشاره شده، همان عقل برهانی و استدلالی است که هم عقل نظری و هم حکمت عملی را شامل می‌شود و قادر به درک گزاره‌های بدیهی و اصل تناقض بوده و محصول آن از جنس یقین و اطمینان و مصون از وهم و خیال است.

دو. ارزش‌شناسی

ارزش‌شناسی معادل واژه یونانی «آکسیولوژی»^۱ و ترکیبی از دو واژه «آکسیوس»^۲ به معنای هر چیز ارزشمند، مطلوب و شایسته و «لوگوس»^۳ به معنی عقل، خرد و استدلال کردن است. (طاهرپور، نوریزاده، ۱۳۹۲) از اواخر قرن نوزدهم میلادی «ارزش‌شناسی» به عنوان دانشی جدید به قلمرو فلسفه افزوده شد. (خاتمی، ۱۳۹۵: ۸) هدف از آن بهبود و گسترش روابط انسانی، حفظ آرمان‌های بشری و تحکیم حقوق و آزادی‌های فردی در اجتماعات انسانی بود. (شریعتمداری، ۱۳۹۴: ۱۵۳)

۱. ارزش‌شناسی در معنای عام

در ارزش‌شناسی به معنای عام چنانچه از نام آن پیداست، امور عامه ارزش‌ها، مانند ماهیت و چیستی، منشأ و ملاک اعتبار و انواع ارزش‌ها مورد مطالعه قرار می‌گیرد. فلاسفه و اندیشمندان از گذشته‌های دور تاکنون دیدگاه‌های متفاوتی در این باره داشته‌اند. به طور مثال افلاطون^۴ (۴۲۸ - ۳۴۷) ارزش‌ها را مطلق، لایتغیر و ذاتاً موجود در ساختار جهان می‌دانست، در حالی که ارسطو^۵ (۳۲۳ - ۳۸۵) به نرفته بودن ارزش یک فعل در روابط بین اشیا اعتقاد داشت. روسو^۶ (۱۷۷۸ - ۱۷۱۲) بر این عقیده بود که ارزش‌ها از تعامل انسان با محیط و طبیعت سرچشمه می‌گیرند. جان دیویی^۷ (۱۸۵۲ - ۱۸۵۲) جهان را سلسله مراتبی از ارزش‌ها می‌دانست که بنا به احتیاجات افراد و شرایط موجود اعتبار می‌یابند و سارتر^۸ (۱۹۸۰ - ۱۹۰۵) در نظری کاملاً مغایر، آنچه که مورد انتخاب افراد واقع می‌شود، اعم از عقلانی و غیر عقلانی را واجد ارزش آفرینی می‌دانست. (گوتگ، ۱۳۸۹: ۳۶)

اندیشمندان مسلمان نیز بعضاً دیدگاه مشترکی در این باره نداشته‌اند. به عنوان مثال علامه

1 Axiology.

2 Axios.

3 Logos.

4 Aristokoslis (Plato).

5 Aristotle.

6 Jean-Jacques Rousseau.

7 John Dewey.

8 Jean-Paul Sartre.

طباطبایی با طرح نظریه ادراکات اعتباری، ارزش‌ها را از جمله امور اعتباری دانسته که در عرصه ادراک و تحت تأثیر نیازها و کمال‌طلبی آدمی به وجود می‌آیند، (طباطبایی، ۱۳۵۹: ۲۶۹) درحالی‌که شهید مطهری و بسیاری از متفکران دیگر به مطلق بودن ارزش‌ها معتقد بوده‌اند و در عین ستودن این نظریه، معتقدند که اعتباری دانستن ارزش‌ها می‌تواند به نسبی بودن ارزش‌ها منجر شود. لذا هر یک به نوعی در صدد رد چنین نتیجه‌ای از این نظریه برآمده‌اند، (بنی‌اسدی، ۱۳۹۵) البته با توجه به اینکه خود علامه طباطبایی نیز نسبی بودن ارزش‌ها را در جلد دوم تفسیر المیزان رد نموده‌اند، به نظر می‌رسد که ایشان ارزش‌ها را از نظر مفهوم، مطلق و از نظر مصداق، نسبی دانسته‌اند. (حسنی، ۱۳۸۳) به‌طورکلی، ماهیت ارزش‌ها را می‌توان در قالب چهار نظریه عینی، ذهنی، رابطه‌ای و زمینه‌ای تبیین نمود. طبق نظریه عینی، ارزش‌ها دارای منشأ حقیقی بوده، همیشه و همه جا قابل رؤیت، قابل تحقق و قابل بررسی عقلانی‌اند. در صورتی که براساس نظریه ذهنی، ارزش‌ها محصول تمایلات و احساسات افراد بوده، هیچ معیار عمومی و عینی برای بررسی و سنجش آنها متصور نیست. براساس نظریه رابطه‌ای، ارزشمندی افعال و اشیا هم به ویژگی‌های آنها و هم به ذوق و تمایلات افراد وابسته است و نهایتاً طبق نظریه زمینه‌ای، تلقی ارزشمندی، علاوه بر ویژگی افعال و اشیا و ذوق و تمایل افراد، به موقعیت و زمینه مواجهه افراد با آنها نیز وابسته است. (شریعتمداری، ۱۳۹۴)

در باره منشأ ارزش‌ها نیز برخی آنها را فطری و برخی غیرفطری، برخی اکتسابی و برخی دیگر دارای منشأ بیولوژیک می‌دانند. امروزه قائلین به اکتسابی بودن منشأ ارزش‌ها در اکثریت‌اند. (خاتمی، ۱۳۹۵: ۵۴ - ۵۲) اندیشمندان مسلمان اگرچه تمایلات درونی و یا قراردادهای اعتباری را تا حدودی در انتزاع ارزش‌ها مؤثر می‌دانند، لیکن همه ارزش‌های اخلاقی و شرعی که به کمک مفاهیم اعتباری، مانند زشت‌وزیبا و یا درست‌ونادرست بیان می‌شوند را عمدتاً دارای منشأ حقیقی می‌دانند که یا از طریق وحی و نبوت و یا از طریق عقل و فطرت ناب و سالم انسانی منکشف می‌شوند. (رهنمایی، ۱۳۹۶: ۴۳ و ۶۶)

برای ارزش‌ها تقسیمات مختلفی در نظر گرفته‌اند. از جمله این تقسیمات، تمایز براساس منشأ انتزاع و صدور اعتبار است. بر این اساس آنها را به دو دسته ارزش‌های مطلق و نسبی تقسیم می‌کنند. ارزش‌های ذاتی و ابزاری نیز اقسام دیگری از ارزش‌ها هستند که ارزشمندی آنها یا به واسطه نهفته‌بودن ارزش در ذات خود افعال و اشیا و یا به واسطه ابزار بودن آنها در نیل به ارزش‌های دیگر است. (حسینی‌کاشانی، ۱۳۹۶) همچنین ارزش‌های فرهنگی، دینی و اجتماعی نیز از دیگر اقسام ارزش‌ها هستند که بر مبنای موضوع تقسیم‌بندی شده‌اند. (سیفی، ۱۳۹۱)

۲. ارزش‌شناسی در معنای خاص

ارزش‌شناسی در معنای خاص، شامل دو بخش اخلاق و زیبایی‌شناسی است.

۲-۱. اخلاق

در بخش اخلاق، ارزش‌های معنوی و مَیْس، به روش فلسفی مورد مطالعه قرار می‌گیرند. (گوتگ، ۱۳۸۹: ۹) هدف اصلی از این مطالعه، تبیین معیارهای صحیح برای تعیین درست و نادرست اخلاقی و قضاوت درباره آنها است. چنین رویکردی به اخلاق که مرکب از اصول و قواعد اخلاقی و در پی یافتن اصلی واحد است که بتوان احکام اخلاق جزئی را نیز به واسطه آن تفسیر نمود، اخلاق هنجاری نام دارد و مطالعه آن مستلزم درکی مقدماتی از ماهیت و سرچشمه‌های اخلاق است. (هولمز، ۱۹۳۵: ۴۱ - ۳۹)

با مطالعه مبانی اخلاق در مکاتب فلسفی غرب، می‌توان ملاحظه نمود که این مبانی طی دوره‌های مختلف دچار تغییر و تحول بسیاری شده است. از ابتداء آن بر پایه لذت شخصی، نزد برخی از متفکران یونان، تا استوار نمودن آن بر پایه‌های لرزان شکاکیت بعد از رنسانس و سپس رد هرگونه مبانی اساسی توسط برخی از مکاتب فلسفی در دوره جدید. متاسفانه روند این تغییرات، عمدتاً در راستای افول ارزش‌های اخلاقی و فروپاشی بنیاد اخلاق بوده است؛ به نحوی که بعد از هیوم^۱ (۱۷۷۶ - ۱۷۱۱) اگر چه اخلاق و ارزش‌های اخلاقی موافقانی نیز داشته، لیکن تبیین محکم و استواری از آن که بتواند پاسخگوی شبهات موجود باشد، وجود نداشته است. (معلمی، ۱۳۹۴: ۱۵ - ۱۴)

۲-۲. زیبایی‌شناسی

افلاطون جزو اولین فلاسفه‌ای بود که اخلاق را براساس زیبایی معنا کرد و از این طریق میان اخلاق و هنر ارتباط برقرار نمود. او غایت هنر را ارتقای سطح اخلاق در جامعه و حس زیبایی‌طلبی را موجب هدایت انسان به سوی عدالت و عدالت‌خواهی می‌دانست. (طایران، صفاران، شهبازی‌فرد، ۱۳۹۵) سقراط^۲ نیز نفوذ هارمونی و ریتم پدیده‌ها به درون روح و شخصیت آدمی را موجب شکوفایی فهم و درک عقلانی می‌دانست. (ایمانی و همکاران، ۱۳۹۶)

متاسفانه زیبایی‌شناسی نیز مشابه اخلاق روندی رو به افول را در غرب طی نموده و مبانی آن به تدریج کم رنگ شده است. با مروری بر آثار هنری سده‌های چهاردهم و پانزدهم میلادی اروپا و مقایسه آنها با آثار هنرمندان قرون اخیر، ملاحظه می‌شود که مسیر آنها از کمال، به سمت زایش هنری سوق یافته و به تدریج از پابندی هنرمندان به اصول و ارزش‌های اخلاقی در خلق آثار هنریشان

1. David Hume.
2. Socrates.

کاسته شده است. طرح نظریه «هنر برای هنر» که ریشه در اندیشه‌های کانت^۱ (۱۸۰۴ - ۱۷۲۴) دارد، نیز به نوعی مؤید این موضوع بوده و بر رد ابزارانگاری هنر در اخلاق دلالت دارد. (طایران، صفاران، شهبازی‌فرد، ۱۳۹۵) حتی گفته شده فریدریش شیلر^۲ (۱۸۰۵ - ۱۷۵۹)، که او نیز یک فیلسوف کانتی است از این فراتر رفته، ابزارهای حیوانیت و غیراخلاقی را برای خلاقیت هنری مجاز برشمرده است. (سلمانی، شاملو، ۱۳۹۱)

ب) مبانی نظری

یک. جایگاه عقل در ارزش‌شناسی غرب

تا قبل از قرن هفدهم میلادی در غرب، ارزش‌ها شامل دو قسم پیشینی یا پسینی بودند. ارزش‌های پیشینی ارزش‌هایی بودند که تشخیص و ارزیابی آنها صرفاً با تکیه بر خرد ناب و بدون دخالت حس و تجربه انجام می‌گرفت و ارزش‌های پسینی توسط دین یا اجتماع و بدون دخالت عقل ناب یا سلیم، شناسایی و درک می‌شدند. این تقسیم‌بندی ارزش‌شناختی به تدریج اعتبار خود را از دست داده، گروهی مانند افلاطونیان کمبریج، با تأکید بر برداشت‌های شخصی و فهم واقعیات از طریق ذهن، به داوری و قضاوت در باره خوب یا بد بودن ارزش‌ها پرداخته، کسب ارزش‌های اخلاقی از مبادی حقیقی را به عقل واگذار می‌کردند. گروه دیگری مانند جان لاک^۳ بنیان تمام شناخت‌ها را بر پایه تجربه گذاشته، همه تصورات از جمله تصورات اخلاقی برگرفته از مبادی نظری و فطری را ابتدا در بوتله آزمایش و سپس در معرض داوری عقل قرار می‌دادند. (رهنمایی، ۱۳۹۶: ۲۵ - ۲۲)

طی سه دهه آخر قرن بیستم، با شکل‌گیری پست مدرنیسم، نه تنها مرجعیت عقل در داوری ارزش‌ها، که مرجعیت هر امر مطلق دیگری حتی دین، زیر سؤال رفته، (عرب صالحی، متقی‌فر، ۱۳۹۳) مشروعیت و ترجیحات ارزشی در این دوره به ذهن‌های حاشیه‌ای سپرده شدند. ذهن‌هایی که از طریق صداهای مختلف بازیابی می‌شوند. (غریبی، گلستانی، جعفری، ۱۳۹۳)

بر این اساس فلاسفه غرب را با توجه به جایگاهی که برای عقل در ارزش‌شناسی قائل بوده‌اند، در سه گروه عقل‌گرایان حداکثری، اعتدالی و حداقلی جای داده‌اند. افرادی مانند سقراط، افلاطون و کانت که شناسایی و داوری ارزش‌ها را انحصاراً حاصل استنتاج یک فرآیند فکری و عقلی دانسته‌اند، در گروه عقل‌گرایان حداکثری؛ افرادی مثل ارسطو که علاوه بر عقل، عوامل دیگری همچون

1. Immanuel Kant.
2. Johann Christoph Friedrich von Schiller.
3. John Locke.

عواطف را در ارزش‌شناسی مؤثر دانسته‌اند، در گروه عقل‌گرایان اعتدالی و گروهی مانند هیوم که هیچ جایگاهی، نه در شناسایی و داوری ارزش‌ها و نه در درک غایات اخلاقی، برای عقل قائل نبوده‌اند، در گروه عقل‌گرایان حداقلی جای داده‌اند. (خزایی، ۱۳۸۵)

دو. جایگاه عقل در ارزش‌شناسی اسلامی

اندیشمندان مسلمان نیز در باره جایگاه عقل در ارزش‌شناسی تا حدودی با یکدیگر اختلاف نظر داشته‌اند. درحالی‌که ایمان‌گرایان با نیت محافظت از وحی و سنت‌های دینی از ورود عقل به حریم امن دیانت ممانعت کرده‌اند، خردباوران همواره در پی یافتن توجیه و تاویل عقلانی گزاره‌های ارزشی و دینی و گنجاندن آنها در قالب‌های فلسفی بوده‌اند. (سبحانی، ۱۳۸۸) گاهی این تقابل فکری حتی به ایجاد فرقه‌هایی نیز منجر شده است. (حسینی، ۱۳۷۸) مثلاً اشاعره یگانه ابزار کشف و فهم ارزش‌های اخلاقی و حسن و قبح را شرع تلقی نموده و عقل نوبنیاد را فاقد توانایی در این امر دانسته‌اند؛ درحالی‌که معتزله به توانایی عقل در کسب معارف و کشف ارزش‌ها و قضایای اخلاقی اعتقاد داشته، درستی ارزش‌های اصیل و حجیت شرعی آنها را منوط به اثبات توسط عقل دانسته‌اند. (شریفی، ۱۳۹۱) شیعه امامیه از ابتدا راه خود را جدا نموده، عقل از نوع استدلالی و برهانی را به حکم روایات مسلم معصومین علیهم‌السلام، به منزله پیامبر باطنی انسان و یکی از ادله چهارگانه فقه به حساب آورده (حسینی، ۱۳۷۸) و اندیشمندانی همچون آیت‌الله جوادی آملی، معرفت حاصل از عقل را نیز وقتی که از نوع یقینی و مفید طمأنینه باشد، نوعی علم به حساب آورده و در همه مباحث فلسفی و از جمله در ارزش‌شناسی معتبر دانسته‌اند. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۲۶ - ۲۵)

سه. جایگاه عقل در ارزش‌شناسی از منظر نهج‌البلاغه

۱. معناشناسی عقل

در نهج‌البلاغه بیش از ۶۰ بار به واژه «عقل» و مشتقات آن اشاره شده و تدبیر بسیاری از امور به آن نسبت داده شده است. (فرمهبینی فراهانی، ۱۳۹۰: ۹۸) از یک سو آن را منشأ فعالیت‌های نظری و معرفتی انسان مانند ادراک و آگاهی و از سوی دیگر آن را مبداء فعالیت‌های عملی همچون سنجش و روشنگری برشمرده است. (بهشتی، ۱۳۹۱: ۵۳) به لحاظ همین ساحات عملی و نظری مختلف، نهج‌البلاغه نیز تعابیر متفاوتی برای عقل در فرازهای مختلف به کار برده است. از جمله این تعاریف عبارتند از: «الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ»؛ عقل حفظ و نگهداری تجربه‌هاست (نامه ۳۱) و یا «الْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ»؛ عقل شمشیری برآن است. (قصار ۴۱۶)

اقسامی از عقل که در نهج‌البلاغه به صراحت بدان اشاره شده، عقل رعایی به معنای «درک و فهم توأم با عمل» و عقل روایی به معنای «اندیشیدن سطحی، ظاهری و بدون درک» است. «اعقلوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ»؛ چون حدیثی را شنیدید آن را فهم و رعایت کنید، نه بشنوید و روایت کنید (قصار ۹۴). همچنین عقل معاش و عقل معاد، عقل سالم و عقل فاسد، عقل کامل و عقل ناقص از جمله اقسام دیگری از عقل هستند که می‌توان از نهج‌البلاغه استنباط و استخراج نمود که توضیح آنها در این مجال نمی‌گنجد.

۲. اهمیت و جایگاه عقل

در آغازین فرازهای نهج‌البلاغه، از عقل به‌عنوان دَفینه و گنجینه‌ای مخفی یاد شده که خداوند آن را در نهاد آدمی قرار داده و مسئولیت شکوفا کردن آن را نیز بر دوش انبیاء نهاده است. «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ ... وَ يُبَيِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ؛ خداوند پیامبران خود را مبعوث فرمود تا ... گنج‌های پنهانی عقلها را آشکار سازند». (خطبه ۱) همچنین در فرازهای متعددی از نهج‌البلاغه، آن را به‌عنوان ارزشمندترین و سودمندترین سرمایه آدمی معرفی نموده و بی‌نصیب ماندن از آن را بزرگ‌ترین فقر قلمداد نموده است. از جمله این فرازها عبارتند از: «لَا غِنَى كَالْعَقْلِ وَ لَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ؛ هیچ ثروتی چون عقل و هیچ فقری چون نادانی نیست»، (حکمت ۵۴) و یا «إِنَّ أَعْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ وَ أَكْبَرَ الْفَقْرِ الْحُمُقُ؛ همانا ارزشمندترین بی‌نیازی عقل است و بزرگ‌ترین فقر بی‌خردی است». (حکمت ۳۸) همچنین در فراز دیگری می‌فرماید: «لَا مَالَ أَعُوذُ مِنَ الْعَقْلِ؛ سرمایه‌ای از عقل سودمندتر نیست». (حکمت ۱۱۳)

بنابراین همان‌گونه که اقتضای سرمایه‌ای ارزشمند و گرانبها، استفاده از آن است، نهج‌البلاغه نیز به شدت و در موارد متعدد توصیه به استفاده از عقل نموده است. «فَاعْقِلْ عَقْلَكَ» پس عقلت را به کار گیر (نامه ۶۳) و در باره غفلت از آن نیز هشدار می‌دهد. «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ» به خدا پناه می‌بریم از خفتن عقل. (خطبه ۲۲۴) شدت گله‌مندی از کسانی که از آن غافل می‌شوند و یا از آن استفاده نمی‌نمایند را می‌توان از القابی که برای آنان به کار برده می‌شود، دریافت. «يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَ لَا رَجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ؛ ای مرد نمایان نامرد، ای کودک صفتان بی‌خرد که عقل‌های شما به عروسان پرده نشین شباهت دارد». (خطبه ۲۷) بنابراین ملاحظه می‌شود که صرف‌نظر از حوزه کاربرد، اساساً عقل از اهمیت و جایگاه والایی در نهج‌البلاغه برخوردار بوده و از این منظر، دیدگاه نهج‌البلاغه با دیدگاه عقل‌گرایان حداقلی و ایمان‌گرایان، با توجه به وصفی که از آنها ذکر شد، متفاوت است.

نهج‌البلاغه نه تنها استفاده از عقل را تهدیدی برای دین نمی‌داند بلکه به‌کارگیری صحیح آنرا نیز موجب شناخت عمیق از دین و بهره‌وری مناسب‌تر از مواظ و پندهای اخلاقی آن می‌داند. «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً تَفَكَّرَ فَأَعْتَبَرَ وَاعْتَبَرَ فَأَبْصَرَ؛ خدا بیامرز کسی را که بدرستی فکر کند، و پند گیرد، و آگاهی یابد و بینا شود». (خطبه ۱۰۳) همچنین استفاده درست از عقل را موجب آگاهی و دستیابی به بصیرت می‌داند. «فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَنَظَرَ فَأَبْصَرَ؛ انسان بینا کسی است که به درستی شنید و اندیشه کرد، پس به درستی نگریست و آگاه شد». (خطبه ۱۵۳)

۳. جایگاه عقل در ارزش‌شناسی

نهج‌البلاغه در فرازی به ابزاری که خداوند برای ارزش‌شناسی به انسان عطا فرموده، اشاره نموده است: «وَأَدْوَاتٍ يُقَلِّبُهَا وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ؛ و ابزاری به انسان عطا فرمود، که آنها را در زندگی به کار گیرد و قدرت تشخیص به او داد تا حق و باطل را بشناسد»، (خطبه ۱) و سپس در فرازی دیگر این ابزار را همان عقل معرفی می‌نماید که برای رستگاری انسان کافی است: «كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ عَيْكَ مِنْ رُشْدِكَ؛ در سود عقل تو همین بس که راه‌های گمراهی‌ات را از راه‌های رستگاریت به تو نشان می‌دهد». (حکمت ۴۲۱) بر خلاف اعتقاد اشاعره که اساساً عقل نوبنیاد را فاقد توانایی در ارزش‌شناسی می‌دانند، در نهج‌البلاغه به صراحت بر نقش عقل در تشخیص و داوری ارزش‌ها تأکید شده است: «وَمَنْ كَثُرَ نِزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ وَمَنْ زَاغَ سَاعَتَ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ وَحَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ وَسَكِرَ سَكْرَ الضَّلَالَةِ؛ و آن که از نادانی فراوان خصومت ورزید، از دیدن حق کور گشت؛ و آن که از راه حق به دیگر سو شد، نیکویی را زشت و زشتی را نیکویی دید و مست گمراهی گردید». (حکمت ۳۱)

به‌طور کلی تذکرات و هشدارهای نهج‌البلاغه در این باره آنقدر جدی و فراوان است که گویا حجت را بر همه تمام کرده و از کسانی که نهایتاً به دلیل جهالت و عدم استفاده از عقل با گمراهی می‌میرند، به خدا شکایت می‌برد. «إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جَهَالًا وَ يَمُوتُونَ ضَلَالًا؛ و از مردمی که در جهالت زندگی می‌کنند و با گمراهی می‌میرند به خدا شکایت می‌کنم»، (خطبه ۱۷) و حتی آدمی را از معاشرت با افراد جاهل بر حذر داشته است، چراکه افراد جاهل نه تنها خود مرتکب خطا در ارزش‌شناسی هستند بلکه مایل‌اند دیگران نیز همین‌گونه باشند. «لَا تَصْحَبِ الْمَائِقَ فَإِنَّهُ يُزِينُ لَكَ فِعْلَهُ وَ يَوَدُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ؛ همنشین بی‌خرد مباش، که کار زشت خود را زیبا جلوه داده و دوست دارد تو همانند او باشی». (حکمت ۲۹۳)

با این وجود، نهج‌البلاغه قلمرو کارکرد عقل را محدود و آن را عاجز از درک برخی معارف دانسته و آدمی را از ورود به عرصه‌هایی که عقل توانایی تاختن در آن را ندارد، منع می‌نماید. ورود به چنین عرصه‌هایی را به ورود صید به دامی تشبیه می‌کند که به راحتی آن را طعمه صیاد ساخته و تباهی‌اش را در پی دارد. «خَفَّتْ عُقُولُكُمْ وَ سَفِهَتْ حُلُومُكُمْ فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِنَابِلِهِ وَ أَكَلَهُ لِيَاكِلِهِ وَ فَرِيَسَةٌ لِصَائِلِهِ؛ عقل‌های شما سست و افکار شما سفیهانه است؛ پس شما نشانه‌ای برای تیرانداز، و لقمه‌ای برای خورنده، و صیدی برای صیاد می‌باشید». (خطبه ۱۴)

بر این اساس نهج‌البلاغه، اتکای تنها به عقل، به ویژه آنگاه که دچار ابهام و یا به آفت‌هایی مانند شهوت گرفتار شده را نادرست و آن را موجب خطای در ارزش‌شناسی می‌داند و با ابراز تعجب از چنین کسانی، درواقع به نوعی بر رد جایگاه حداکثری عقل در ارزش‌شناسی و همچنین رد دیدگاه پست مدرنیسم اشاره دارد. «فَيَا عَجَبًا!.. وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا، وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا، مَفْرَعُهُمْ فِي الْمُعْضِلَاتِ إِلَيَّ أَنْفُسِهِمْ، وَتَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُهَمَّاتِ عَلَيَّ آرَائِهِمْ؛ در گرداب شهوات غوطه‌ورند، نیکی در نظرشان همان است که می‌پندارند و زشتیها همان است که آنها منکرند. در حل مشکلات به خود پناه می‌برند و در مبهمات تنها به رای خویش تکیه می‌کنند». (خطبه ۸۸)

همچنین در فراز دیگری خطای عقل را متأثر از آفاتی همچون هوی و هوس ذکر می‌نماید. «قَدْ خَاطَرَ مَنْ اسْتَعْتَى بِرَأْيِهِ... كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ؛ آن کس که با رأی خود احساس بی‌نیازی کند به کام خطرها افتد... و چه بسا عقل که اسیر فرمانروایی هوس است (حکمت ۲۱۱)

بنابراین صرف وجود عقل در نهاد آدمی دلیلی بر خردمندی و درستی تشخیص او نیست؛ «وَمَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بَلِيْسٍ» نه هر که صاحب قلبی است، خردمند است. (خطبه ۸۸)

ملاحظه می‌شود که نهج‌البلاغه از یک سو عقل را به‌عنوان ابزاری مهم و کارآمد در ارزش‌شناسی معرفی نموده و از سوی دیگر در مورد محدودیت‌ها و خطاهای آن و عدم اتکا به آن در این زمینه هشدار می‌دهد. البته در مرحله عمل و آنجا که پای تکلیف و پاسخگویی به میان می‌آید، تأکید می‌نماید که خداوند به میزان عقلی که به هر کس داده، از او توقع دارد و لذا تشخیص و داوری عقل در مورد ارزش‌ها برای خود محقق معتبر است. «كُلُّ أَمْرٍ مِنْكُمْ مَجْهُودٌ وَ خُفِّفَ عَنِ الْجَهْلَةِ»؛ برای هر کس به اندازه توانایی او وظیفه‌ای تعیین گردیده و نسبت به افراد جاهل و نادان تخفیف داده شده است. (خطبه ۱۴۹)

۳-۱. جایگاه عقل در اخلاق

در جای‌جای نهج‌البلاغه بر نقش عقل در اخلاق و کمک به آدمی در نیل به سعادت و رستگاری

تأکید شده است. گویا کسب معارف اخلاقی، منوط به پویایی عقل است. «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ»؛ عقلش را زنده کرد و نفس خویش را کشت، تا آنجا که جسمش لاغر و خشونت اخلاقی به نرمی گرایید. (خطبه ۲۲۰) فرازی دیگر این عقل را همان عقل استدلالی و برهانی معرفی می‌نماید که مایه فهم و ادراک است تا کسانی که آن را به‌عنوان ابزاری برای تشخیص و کشف ارزش‌ها استفاده می‌نمایند، بتوانند از حقانیت تشخیص خود دفاع نمایند. «... بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ عَنْهُ وَ نُورًا لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ وَ فَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ وَ لُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّمْ؛ ... حجت و برهان برای گویندگان، گواه روشن برای دفاع کنندگان و نور هدایت‌گر برای روشنی‌خواهان و مایه فهمیدن برای خردمندان و عقل و درک برای تدبیر کنندگان و نشانه گویا برای جویندگان حق است». (خطبه ۱۰۶)

در نهج‌البلاغه یک ارتباط دوسویه بین عقل و اخلاق برقرار است. از یک‌سو عقل به‌عنوان مهم‌ترین ابزار هدایت آدمی به سوی اخلاق و مکارم اخلاقی معرفی می‌شود؛ «أَيُّنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَضِيحَةُ بِمَصَابِيحِ الْهُدَى وَ الْأَبْصَارُ اللَّامِحَةُ إِلَى مَنَارِ التَّقْوَى؛ کجایند عقل‌های روشنی‌خواه از چراغ هدایت و کجایند چشم‌های دوخته شده بر نشانه‌های پرهیزکاری». (خطبه ۱۴۴) و از سوی دیگر، اخلاق موجب عملکرد صحیح عقل بیان می‌شود؛ «فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ حَذَرَ الْغَالِبِ لِنَفْسِهِ الْمَانِعِ لَشَهْوَتِهِ التَّاطِرِ بِعَقْلِهِ فَإِنَّ الْأَمْرَ وَاضِحٌ وَ الْعِلْمَ قَائِمٌ وَ الطَّرِيقَ جَدَدٌ وَ السَّبِيلَ قَصْدٌ؛ پس ای بندگان خدا! بپرهیزید، چونان پرهیز کسی که به نفس خود چیره و بر شهوات خود پیروز و با عقل خود به درستی می‌نگرد. (خطبه ۱۶۱) و در ضمن تأکید می‌شود که بی‌اخلاقی و پیروی از شهوات موجب تباہ شدن عقل است؛ «قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ»؛ خواهش‌های نفس، پرده عقلش را می‌برد و دوستی دنیا دلش را میرانده است. (خطبه ۱۰۹) این ارتباط دو سویه را با ذکر مثال‌های دیگری نیز تأیید می‌نماید. به‌عنوان مثال آنگاه که اوصاف پارسایان و زاهدان را برمی‌شمارد، به وضوح آگاهی و بصیرت که کار عقل است را حاصل زهد و تقوای آنان را نتیجه آگاهی و بصیرت آنان برمی‌شمارد. «فِي صِفَةِ الزَّهَادِ: كَانُوا قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ لَيْسُوا مِنْ أَهْلِهَا فَكَانُوا فِيهَا كَمَنْ لَيْسَ مِنْهَا عَمِلُوا فِيهَا بِمَا يُبْصِرُونَ وَ بَادَرُوا فِيهَا مَا يَحْذَرُونَ؛ در صفت زاهدان: گروهی از مردم دنیا بودند که دنیاپرست نمی‌باشند؛ پس در دنیا زندگی می‌کنند اما آلودگی دنیاپرستان را ندارند؛ در دنیا با آگاهی و بصیرت عمل می‌کنند و در ترک زشتی‌ها از همه پیشی می‌گیرند»، (خطبه ۲۳۰) با همه اهمیتی که نهج‌البلاغه برای عقل در حوزه اخلاق قائل است، با این حال قلمرو کارکرد آن را در این حوزه نیز محدود دانسته و آدمی را از ورود

به برخی از این عرصه‌ها که عقل توانایی تاختن در آن را ندارد، بازمی‌دارد. «أَلَمْ ... أَرَيْتُمْ كَرَامَةَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأْيَ فِيمَا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ وَلَا تَتَّغَلَّغُوا إِلَيْهِ الْفِكْرُ؛ مگر من ملکات اخلاق انسانی را به شما نشان ندادم؟ پس وهم و گمان خود را در آنجا که چشم دل، ژرفای آن را مشاهده نمی‌کند و فکرتان توانایی تاختن در آن را ندارد، بکار نگیرید». (خطبه ۸۷)

۲-۳. جایگاه عقل در زیبایی‌شناسی

از منظر نهج‌البلاغه عقل انسان، توانایی درک کامل همه زیبایی‌های موجود در عالم خلقت را ندارد. «فَكَيْفَ تَصِلُ إِلَى صِفَةِ هَذَا عَمَائِقُ الْفِطَنِ أَوْ تَبْلُغُهُ قَرَائِحُ الْعُقُولِ أَوْ تَسْتَنْظِمُ وَصْفَهُ أَقْوَالُ الْوَاصِفِينَ وَ أَقْلُ أَجْزَائِهِ قَدْ أَعْجَزَ الْأَوْهَامَ أَنْ تُدْرِكَهُ وَالْأَلْسِنَةَ أَنْ تَصِفَهُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بَهَرَ الْعُقُولَ عَنْ وَصْفِ خَلْقِهِ جَلَاءَ لِلْعُيُوزِ فَأَدْرَكَهُ مَحْدُودًا مُكُونًا وَمُؤَلَّفًا مُلُونًا؛ راستی، هوش‌های ژرف‌اندیش و عقل‌های پر تلاش چگونه این همه از حقائق موجود در پدیده‌ها را می‌توانند درک کنند و چگونه گفتار توصیف‌گران، به نظم کشیدن این همه زیبایی را بیان توانند و در درک کمترین اندام طاووس، گمان‌ها از شناخت آن درمانده و زبان‌ها از ستودن آن در کام مانده‌اند؛ پس ستایش خداوندی را سزاست که عقل‌ها را از توصیف پدیده‌ای که برابر دیدگان جلوه‌گرند ناتوان ساخت، پدیده محدودی که او را با ترکیب پیکری پر نقش و نگار، با رنگ‌ها و مرزهای مشخص می‌شناسد». (خطبه ۱۶۵) با این حال و علی‌رغم این تأکید، آدمی را به دقت و تأمل در آنها فرا می‌خواند. «أَنْظُرُوا إِلَى الثَّمَلَةِ فِي صِعْرِ جُنَّتِهَا وَ لَطَافَةِ هَيْئَتِهَا لَا تَكَادُ تُنَالُ بِلِحْظِ الْبَصَرِ وَ لَا يُمْسِتُدْرِكُ الْفِكْرُ؛ به مورچه و کوچکی جثه آن بنگرید که چگونه لطافت خلقت او با چشم و اندیشه انسان درک نمی‌شود». (خطبه ۱۸۵)

گویا نهج‌البلاغه با هدفی خاص، عقل را دعوت به تأمل در زیبایی‌ها می‌کند. از آنجاکه همه فرازهای نهج‌البلاغه از روی حکمت است، حکمت این دعوت را نیز می‌توان از فرازهای دیگر دریافت. «وَ أَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ الْبَيِّنَاتِ عَلَى لَطِيفِ صَنْعَتِهِ وَ عَظِيمِ قُدْرَتِهِ مَا إِنْغَادَتْ لَهُ الْعُقُولُ مُعْتَرِفَةً بِهِ وَ مَسْلَمَةً لَهُ؛ و شواهد و نمونه‌هایی از لطافت صنعت‌گری و قدرت عظیم خویش بپا داشته، چنان‌که تمام اندیشه‌ها را به اعتراف واداشته و سر به فرمان او نهاده‌اند». (خطبه ۱۶۵) گویا دقت و تأمل در زیبایی و لطافت موجود در عالم خلقت بر عقل اندیشنده تأثیر گذاشته و نفوذ هارمونی موزون آن به درون روح آدمی و ساختار ذهن، آن را سامان داده و حاصل آن خضوع و تواضعی است که آدمی در پیشگاه الهی به جا می‌آورد. لذا نهج‌البلاغه بین زیبایی و تواضع که یک امر اخلاقی است، ارتباط برقرار نموده و می‌توان نتیجه گرفت که همان رابطه دو سویه بین عقل و اخلاق در اینجا نیز برقرار است. از یکسو

زیبایی و لطافت موجود در آفرینش، عاملی است که عقل اندیشنده را به تأمل و تفکر واداشته و از سوی دیگر تدبر و تفکر در زیبایی‌های نظام خلقت، موجب نفوذ هارمونی و ریتم موزون آنها به درون روح آدمی می‌شود و از طریق نظام‌بخشی و سامان دادن به ساختار ذهن، آگاهی او را نسبت به قدرت عظیم خداوند افزایش می‌دهد که تسلیم و خضوع او در پیشگاه الهی را در پی دارد. ضمن اینکه به صراحت بر عجز عقل از درک همه زیبایی‌ها تأکید نموده است؛ لذا در زیبایی‌شناسی نیز عقل از منظر نهج‌البلاغه دارای یک جایگاه اعتدالی است.

۴. جایگاه عقل فراتر از تجربه در ارزش‌شناسی

نهج‌البلاغه از تجربه نیز به‌عنوان ابزاری مفید و مؤثر در ارزش‌شناسی یاد کرده و استفاده از آن را در کنار عقل و به‌عنوان ابزار مکمل توصیه می‌نماید. حتی عدم بهره‌وری از آن را موجب کاهش کارایی و بازدهی عقل و خطای در ارزش‌شناسی ذکر می‌نماید؛ «مَنْ لَمْ يَنْفَعُهُ اللَّهُ بِالْبَلَاءِ وَ التَّجَارِبِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِشَيْءٍ مِنَ الْعِظَةِ وَ آتَاهُ التَّقْصِيرُ مِنْ أَمَامِهِ حَتَّى يَعْرِفَ مَا أَنْكَرَ وَ يُنْكِرَ مَا عَرَفَ؛ آن کس که از آزمایش‌ها و تجربه‌های خدادادی سودی نبرد، از هیچ پندواندروزی سود نخواهد برد و کوه فکری دامنگیر او خواهد شد تا آنجا که بد را خوب، و خوب را بد می‌نگرد». (خطبه ۱۷۶) و تجربه‌های پندآموز را به‌عنوان بهترین تجارب و بهره بردن از آنها را عین خردمندی برمی‌شمارد و در فرازهای مختلف بر این نکته تأکید می‌نماید. «الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ وَ خَيْرٌ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ؛ عقل، پند گرفتن از تجربه‌هاست و بهترین تجربه آن که تو را پند آموزد». (نامه ۳۱) «وَ مِنَ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجْرِبَةِ؛ حفظ و به‌کارگیری تجربه بخشی از موفقیت است». (حکمت ۲۱۱) و حتی محروم ماندن از دو ابزار ارزش‌شناسی، یعنی عقل و تجربه را عین بدبختی می‌داند. «فَإِنَّ السَّقِيَّ مِنْ حُرْمِ نَفْعِ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجْرِبَةِ؛ همانا تیره‌روز کسی است که از عقل و تجربه‌ای که نصیب او شده، محروم ماند». (نامه ۷۸)

با اینحال، نهج‌البلاغه با اشاره به خطای چشم‌ها و از آنجا که حواس انسانی از جمله ابزارهای تجربه است، به نوعی نظر تجربه‌گرایان که بنیان همه شناخت‌ها از جمله شناخت ارزش‌ها را بر پایه تجربه بنا می‌نهند را رد کرده و تذکر می‌دهد که اگر چه تجربه ابزاری مفید در ارزش‌شناسی است، لیکن عقل در این زمینه از آن مطمئن‌تر است و در جایگاهی بالاتر قرار دارد. «لَيْسَتِ الرَّوِيَّةُ كَالْمُعَايَنَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا وَ لَا يَعُشُّ الْعَقْلُ مَنْ اسْتَنْصَحَهُ؛ اندیشیدن همانند دیدن نیست؛ زیرا گاهی چشم‌ها دروغ می‌نمایند، اما آن کس که از عقل نصیحت خواهد به او خیانت نمی‌کند». (حکمت ۲۸۱) و به همین دلیل نیز تربیت عقلانی را مقدم بر تجربه‌اندوزی ذکر می‌نماید. «فَبَادِرْتُكَ

بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يُفَسِّحَ قَلْبَكَ وَيَسْتَعْلِلَ لُبَّكَ لِتَسْتَقْبَلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُعْبَتَهُ وَ تَجْرِبَتَهُ؛ پس در تربیت تو شتاب کردم، پیش از آن که دل تو سخت شود و عقل تو به چیز دیگری مشغول گردد؛ تا به استقبال کارهایی بروی که صاحبان تجربه، زحمت آزمون آن را کشیده‌اند و تو را از تلاش و یافتن بی‌نیاز ساخته‌اند». (نامه ۳۱)

۵. ملازمت عقل و نقل در ارزش‌شناسی

اگر چه نهج‌البلاغه به وضوح ضابطه‌ای کلی مبنی بر اولویت عقل یا نقل در ارزش‌شناسی به دست نمی‌دهد، لیکن در فرازهای مختلف به ملازمت عقل با نقل اشاره و تأکید می‌نماید که پذیرش نقل، الزاماً باید همراه با تحقیق و پژوهش عقلانی باشد و صرفاً به اعتبار راوی و یا نقل بودن، نباید آن را پذیرفت. «اغفلوا الخبر إذا سمعتموه عقل رعایة لا عقل روایة فإن رواة العلم كثير و رعایة قليل؛ اگر خبری شنیدید از در خرد و پژوهش آن را بپذیرید و تنها از زبان راوی و از روی اعتماد به او، آن را به گوش نگیرید. زیرا راویان دانش بسیارند، ولی پژوهش‌گران آن اندک و انگشت شمارند». (حکمت ۹۸)

البته این بدان معنا نیست که اعتبار ارزش‌ها و هر آنچه که از طریق نقل بیان می‌شود، صرفاً به واسطه ارزیابی و پذیرش آنها توسط عقل است؛ بلکه ضرورت ارزیابی نقل توسط عقل بیشتر به راویان نقل مربوط می‌شود. از جمله قلت تعداد راویانی که هم از هوش و درایت لازم برای برداشت صحیح از فعل و گفتار امام معصوم و هم از صداقت و درستی لازم جهت عدم تصرف یا سوء استفاده از نقل برخوردار بوده‌اند. «یا کمیل ... إن هاهنا لعلماً جمماً و أشار بيده إلى صدره لو أصبت له حملة بلى أصبت لفتناً غير مأمون عليه مستعملاً آله الدين للدينيا و مستظهاً ينعم الله على عباده و يحججه على أوليائه؛ ای کمیل ... بدان که در اینجا (اشاره به سینه مبارک) دانش فراوانی انباشته است. ای کاش کسانی را می‌یافتم که می‌توانستند آن را بیاموزند. آری! تیزهوشانی می‌یابم اما مورد اعتماد نمی‌باشند؛ دین را وسیله دنیا قرار داده و با نعمت‌های خدا بر بندگان او و با برهان‌های الهی بر دوستان خدا فخر می‌فروشند؛ یا گروهی که تسلیم حاملان حق می‌باشند اما ژرف اندیشی لازم را در شناخت حقیقت ندارند و با اولین شبهه، شک و تردید در دلشان ریشه می‌زند. پس نه آنها و نه اینها سزاوار آموختن دانش‌های فراوان من نمی‌باشند». (حکمت ۱۴۷)

در همین رابطه ملاحظه می‌شود که نهج‌البلاغه اهل بیت پیامبر ﷺ را گنجینه‌های علوم خداوند رحمان معرفی نموده و مهر تأیید بر درستی اعمال و گفتار آنها می‌زند ولی با اینحال تبعیت از اعمال و گفتار آنان را نیازمند هوشیاری و بصیرت و اطمینان از سودمندی آنها می‌داند. واضح است این تأکید نه

به دلیل تردید در ماهیت و محتوای آنها، که بیشتر به دلیل احتمال خطا در برداشت و نقل آن توسط راویان است. «وَهُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَإِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسْبِقُوا... فَالْتَأْظُرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصَرِ يَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ؛ آنان گنجینه‌های علوم خداوند رحمانند؛ اگر سخن گویند، راست گویند و اگر سکوت کنند کسی از آنان سبقت نگیرد... پس آن که با چشم دل بنگرد و با دیده درون کار کند، آغاز کارش آن است که بیندیشد: آیا عمل او به سود او است یا زیان او اگر به سود است ادامه دهد، و اگر زیان بار است توقف کند.» (خطبه ۱۵۴) لذا از منظر نهج‌البلاغه استفاده از نقل در ارزش‌شناسی، مستلزم بررسی عقلانی است و در این فرآیند نتیجه و غایت عمل نیز تأثیرگذار است که از این نظر با دیدگاه غایت‌گرایان مشابهت دارد.

اهمیت این موضوع آنگاه بیشتر جلوه می‌نماید که ملاحظه می‌شود حتی حضرت علی علیه السلام در مورد نامه خود به فرزند گرامیشان نیز بر این امر تأکید کرده‌اند و تبعیت از سفارش‌هایی که در آن می‌کنند را به بررسی عقلانی، پذیرش، رضایت و آرامش و اطمینان خاطر از عمل به آنها منوط می‌نمایند. «فَأَنْظُرُ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ وَإِنْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ وَفَرَاغَ نَفْسِكَ وَفِكَرِكَ فَاعْلَمْ أَنَّكَ إِذَا تَخَبَّطُ الْعَشْوَاءَ وَتَوَرَّطُ الظُّلَمَاءَ؛ پس اندیشه کن در آنچه که برای تو تفسیر می‌کنم، اگر در این راه آنچه را دوست می‌داری فراهم نشد و آسودگی فکر و اندیشه نیافتی، بدان که راهی را که ایمن نیستی می‌پیمایی و در تاریکی ره می‌سپاری.» (نامه ۳۱) بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که صرف‌نظر از موضوع راوی و نحوه روایت، بررسی و ارزیابی عقلانی نقل به محتوای آن نیز مربوط می‌شود. به ویژه در حوزه ارزش‌شناسی که با اعتباریات سر و کار دارد، تشخیص و داوری عقل برای محقق معتبر و ملاک عمل است.

نهج‌البلاغه گام نهادن در راهی که نسبت به آن آگاهی و اطمینان کامل نیست را خطا دانسته و آن را به مثابه گام نهادن در تاریکی و دور شدن از مقصد می‌داند؛ در حالی که شناخت و آگاهی کامل از آن را موجب عزم و اراده قوی در پیمودن مسیری درست می‌داند که موجب می‌شود او را به مقصد برساند. «فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بَعْدَهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ وَالْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ؛ عمل‌کننده بدون آگاهی چون رونده‌ای است که بیراهه می‌رود؛ پس هر چه شتاب کند از هدفش دورتر می‌ماند. و عمل‌کننده از روی آگاهی، چون رونده‌ای بر راه راست است.» (خطبه ۱۵۴) همچنین تأکید می‌نماید اتکاء صرف به عقل و علم دیگران نیز خطاست و لازمه بهره بردن از آن توانایی استفاده از عقل خویش است. «وَمَنْ لَا يَنْفَعُهُ حَاضِرٌ لَبِّهِ فَعَازِبُهُ عَنْهُ أَعْجَزُ؛ کسی که از خرد خویش بهره‌مند نگردد برای پند گرفتن از عقل و فکر دیگران عاجزتر است.» (خطبه ۱۲۰)

۶. عقل تحت زعامت وحی در ارزش‌شناسی

چنانچه ذکر شد عقل به دلیل محدودیت و خطاهایش نمی‌تواند از منظر نهج‌البلاغه نقش حداکثری در ارزش‌شناسی داشته باشد. لذا توصیه می‌نماید که از تجربه و نقل به‌عنوان ابزارهایی مکمل در این راستا استفاده شود. همچنین نهج‌البلاغه هیچ ضابطه کلی‌ای مبنی بر اولویت عقل یا نقل در ارزش‌شناسی به‌دست ن داده و آنها را ملازم یکدیگر می‌داند. بر این اساس باید معیاری کلی وجود داشته باشد که به هنگام تعارض احتمالی بین عقل و نقل بتواند فصل‌الخطاب قرار گرفته و به این تعارض خاتمه دهد. نهج‌البلاغه این معیار را وحی الهی می‌داند. «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيْنَ فِيهِ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا وَاصْدَفُوا عَنْ سَمْتِ الشَّرِّ... وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ وَإِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ؛ هَمَانَا خَدَاوَنَد بَزْرَگ كِتَابِي هَدَايَتِ گَر فَرَسْتَاد كِه نِيكِي وَ بَدِي، خَيْر وَ شَر رَا أَشْكَارَا دَر آن بِيَان فَرَمُود. پَس رَاه نِيكِي دَر پِيَش گِيرِيَد كِه هَدَايَت شُويَد وَ از شَر وَ بَدِي پَرهِيَز كَنِيَد تَا دَر رَاه رَاسْت قَرَار گِيرِيَد... اِگَر خَيْرِي دِيْدِيَد بَرگَزِيْنِيَد وَ اِگَر شَر وَ بَدِي دِيْدِيَد از آن دُورِي كَنِيَد.» (خطبه ۱۶۷) گویا تنها وحی الهی است که نهج‌البلاغه نظر آن درباره ارزش‌ها و نیک و بد را قطعی و درست دانسته و نیازی به جولان عقل و یا بررسی و ارزیابی آن ندیده است. با این وجود دو نکته در اینجا قابل تأمل است؛ اول اینکه حتی تبعیت و پیروی کورکورانه و بدون اختیار از وحی الهی که تردیدی در درستی آن راه ندارد را رد کرده و تأکید می‌کند که اگر از آن خیری ندیدید از آن دوری کنید این امر حکایت از آن دارد که در مقام عمل و تکلیف، تصمیم‌گیری، قضاوت و داوری عقل برای محقق معتبر است و دوم اینکه حتی پیامبران را در ابلاغ وحی، از ارائه براهین و دلائل روشن بی‌نیاز ندانسته و آنها را مأمور به برطرف کردن شک و تردید مردم در این زمینه می‌نماید. «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالذِّينِ الْمَشْهُورِ وَالْعِلْمِ الْمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ وَ التُّورِ السَّاطِعِ وَ الصِّيَاءِ اللَّامِعِ وَ الْأَمْرِ الصَّادِعِ إِزْاحَةً لِلشُّبُهَاتِ وَ احْتِجَاجًا بِالْبَيِّنَاتِ؛ وَ شَهَادَتِ مِي دَهَم كِه مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بَنَدِه خُدا وَ فَرَسْتَادِه اوست. خُداوَنَد او رَا بَا دِيْنِي أَشْكَار وَ نِشَانِه‌اي پَايْدَار وَ قَرآني نُوْشْتِه شُدِه وَ اسْتُور وَ نُورِي دَرخْشَان وَ چَرَاغِي تَابَان وَ فَرْمَانِي أَشْكَار كَنَنْدِه فَرَسْتَاد تَا شَك وَ تَرْدِيْدِه رَا نَابُود سَازُد بَا دَلَالِ رُوشَن اسْتَدْلَال كَنْد.» (خطبه ۲)

بنابراین ملاحظه می‌شود که عقل برهانی و استدلالی، اگرچه از منظر نهج‌البلاغه هم‌ردیف با وحی الهی و یا حتی قابل مقایسه با آن نیست، لیکن ابزاری است معتبر که قابلیت استفاده از آن در ارزش‌شناسی تحت زعامت وحی وجود دارد و با وجود وحی الهی و ابزارهایی همچون عقل، نقل و تجربه دیگر بهانه‌ای برای ارزش‌شناسی برای آدمی باقی نمی‌ماند. «بَعَثَ اللَّهُ رُسُلَهُ يَمَّا خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ

وَحْيِهِ وَ جَعَلَهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ لِيَلْمَأَ تَجِبَ الْحُجَّةُ لَهُمْ بِتَرْكِ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ فَدَعَاهُمْ بِلِسَانِ الصِّدْقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ؛ خداوند پیامبران را بر انگیخت و وحی را به آنان اختصاص داد و پیامبران را حجت خود بر بندگان قرار داد استدلالی یا جای عذری برای کسی باقی نماند؛ پس پیامبران انسان‌ها را با زبان راستگویی به راه حق فراخواندند». (خطبه ۱۴۴)

نتیجه

از منظر نهج‌البلاغه عقل گنجینه‌ای ارزشمند است که خداوند آن را در نهاد آدمی قرار داده تا در کسب معارف و کشف ارزش‌ها از آن بهره برد؛ آن را سودمندترین سرمایه آدمی ذکر کرده و به‌کارگیری آن را توصیه نموده است. از یک سو عقل را به‌عنوان ابزاری مناسب در کسب معارف و کشف ارزش‌های اخلاقی معرفی نموده و از سوی دیگر مکارم و فضائل اخلاقی را موجب عملکرد صحیح آن می‌داند. در حوزه زیبایی‌شناسی نیز نهج‌البلاغه چنین رابطه دو سویه‌ای را ترسیم می‌نماید. از یک سو لطافت و زیبایی موجود در آفرینش را، موجب تأمل و تفکر آدمی در آن می‌داند و از سوی دیگر، علی‌رغم محدودیت عقل و ناتوانی آن در درک کامل نظام هستی، تدبّر و تفکر در زیبایی‌های نظام خلقت را موجب نفوذ هارمونی و ریتم موزون آنها به درون روح آدمی دانسته و آن را موجب شکوفایی ذهن و فهم آدمی می‌داند باعث می‌شود که نسبت به قدرت عظیم خداوند آگاه شده، تسلیم و خضوع در پیشگاه او را در پی داشته باشد. از منظر نهج‌البلاغه، عقل توان درک برخی از معارف را ندارد، ضمن اینکه آفاتی مانند شهوت، هوی و هوس موجب خطای آن در ارزش‌شناسی است. بنابراین جایگاه آن در ارزش‌شناسی از منظر این کتاب شریف، یک جایگاه اعتدالی است و استفاده از تجربه و نقل را به‌عنوان ابزارهای مکمل توصیه می‌نماید. هر چند تجربه به‌عنوان ابزاری مفید و مؤثر در ارزش‌شناسی محسوب محسوب می‌شود و خردمندی را نیز مستلزم استفاده از آن می‌داند، با این حال، جایگاه عقل از تجربه بالاتر است. همچنین توصیه می‌نماید که پذیرش نقل حتماً باید همراه با تحلیل و استدلال عقلانی باشد. وحی الهی به‌عنوان فصل الخطاب در ارزش‌شناسی معرفی شده و تنها جایی است که نیاز به جولان عقل، بررسی و ارزیابی عقلانی نیست. با همه این اوصاف و علی‌رغم تأکید نهج‌البلاغه بر محدود بودن قلمرو عقل در ارزش‌شناسی، تأکید می‌نماید که خداوند به میزان عقلی که به هر کس داده، از او توقع دارد و بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که آنجا که پای عمل به تکلیف و پاسخگویی در برابر آن مطرح است، داوری عقل چنانچه از نوع برهانی و یقینی و به دور از وهم و خیال باشد، در ارزش‌شناسی معتبر و اتصاف و عمل به آن برای محقق لازم و ضروری است.

منابع و مأخذ

۱. ایمانی، محسن و همکاران، ۱۳۹۶، «تبیین و تحلیل تربیت اخلاقی از منظر زیبایی‌شناختی با تأکید بر آرای متفکران عمل‌گرای»، *اندیشه‌های نوین تربیتی*، دوره ۱۳، شماره ۳، ص ۵۸-۳۵.
۲. بابایی‌المشیری، مهدی، ۱۳۹۷، «کارکردهای عقل از منظر ابن عربی»، *فصلنامه علمی - پژوهشی معرفت‌شناسی و حوزه‌های مرتبط*، دوره ۱۹، ویژه‌نامه فلسفه عرفان، ص ۲۱۱-۱۸۳.
۳. بهشتی، سعید، ۱۳۹۱، *آیین خردپرووری*، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چ سوم.
۴. جوادی آملی، عبدالله، زمستان ۱۳۸۷، *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*، قم، اسراء، چ سوم.
۵. حسینی‌کاشانی، فاطمه‌مرضیه، ۱۳۹۶، *چیستی ارزش اخلاقی در نهج‌البلاغه*، رساله دکتری، رشته علوم قرآن و حدیث، دانشکده اصول‌الدین قم.
۶. حسینی، سید علی‌اکبر، ۱۳۷۸، «مفهوم فلسفی ارزش و ارزش‌شناسی»، *نامه فرهنگ*، شماره ۳۱، ص ۶۵-۵۸.
۷. خاتمی، محمود، ۱۳۹۵، *مدخل فلسفه ارزش*، تهران، نشر علم.
۸. خزایی، زهرا، زمستان ۱۳۸۵، «عقلانیت اخلاق»، *فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز*، ص ۵۰-۲۳.
۹. دشتی، محمد، ۱۳۷۹، *ترجمه نهج‌البلاغه امام علی (ع)*، بی‌جا، مشهور.
۱۰. رشاد، علی‌اکبر، ۱۳۸۵، «گستره کارکرد و کاربرد عقل در تفهم و تحقق دین»، *فقه و حقوق*، شماره ۸، ص ۳۷-۱۱.
۱۱. رهنمایی، سیداحمد، ۱۳۹۶، *مبانی ارزش‌ها*، تهران، سمت.
۱۲. زارعان، محمدجواد، ساجدی، ابوالفضل، خطیبی، حسین، ۱۳۹۱، «رویکردهای رایج به تربیت ارزش‌های دینی و مقایسه آنها با رویکرد اسلامی»، *اسلام و پژوهش‌های تربیتی*، سال ۴، شماره ۲، ص ۳۱-۹.
۱۳. سبحانی، محمدتقی، ۱۳۸۸، «عقل‌گرایی و نص‌گرایی در کلام اسلامی»، *فصلنامه نقد و نظر*، شماره ۳، ص ۲۳۲-۲۰۵.
۱۴. سلمانی، علی، شاملو، غلامرضا، تابستان ۱۳۹۱، «نسبت اخلاق و زیبایی‌شناسی در اندیشه شیلر»، *فصلنامه کیمیای هنر*، سال اول، شماره ۳، ص ۴۶-۳۵.
۱۵. سیاوشی، کرم، فاضلیان، سیدجواد، زمستان ۱۳۹۴، «دعوت به تعقل و نشانه‌های عقل‌گرایی در نهج‌البلاغه»، *فصلنامه پژوهش‌نامه نهج‌البلاغه*، سال ۳، شماره ۱۲، ص ۸۹-۷۱.
۱۶. سید رضی، قرن ۵، *نهج‌البلاغه (صبحی صالح)*، مؤسسه دارالهجره.

۱۷. سیفی، جمیله، ۱۳۹۱، *فلسفه ارزش‌های انسانی در نهج‌البلاغه*، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته علوم حدیث، گرایش نهج‌البلاغه، دانشکده علوم حدیث.
۱۸. شریعتمداری، علی، ۱۳۹۴، *اصول و فلسفه تعلیم و تربیت*، تهران، امیرکبیر.
۱۹. شریفی، احمدحسین، تابستان ۱۳۹۱، «نقش عقل در کشف ارزش‌های اخلاقی از دیدگاه اندیشمندان اسلامی»، *فصلنامه معرفت اخلاقی*، سال ۳، شماره ۳، ص ۱۴ - ۵.
۲۰. شهیدی، سیدجعفر، ۱۳۷۸، *ترجمه نهج‌البلاغه*، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۱. طاهرپور، محمدشریف، نوری‌زاده، امیر، پاییز ۱۳۹۲، «تبیین مبانی ارزش‌شناسی فلسفه تعلیم و تربیت از دیدگاه اسلام»، *مهندسی فرهنگی*، سال ۸، شماره ۷۷، ص ۳۳ - ۱۱.
۲۲. طایران، امن‌اله، صفاران، الیاس، شهبازی فرد، مریم، پاییز ۱۳۹۵، «بررسی رابطه اخلاق و هنر از نگاه افلاطون و کانت»، *پژوهش‌های علوم انسانی نقش جهان*، سال هشتم، دوره جدید، سال اول، شماره ۳، ص ۱۲۸ - ۱۱۷.
۲۳. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۵۹، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، مقاله ۶، قم، انتشارات اسلامی.
۲۴. غریبی، جلال، گلستانی، سیدهاشم، جعفری، سید ابراهیم، بهار ۱۳۹۳، «مبانی ارزش‌شناسی تعلیم و تربیت چند فرهنگی»، *تدریس پژوهی*، سال ۲، شماره ۱، ص ۹۵ - ۸۵.
۲۵. فارسی، محسن، ۱۳۷۶، *نهج‌البلاغه در سخنان علی علیه السلام*، تهران، امیرکبیر.
۲۶. فرمهینی‌فراهانی، محسن، ۱۳۹۰، *تربیت در نهج‌البلاغه*، تهران، آبیژ.
۲۷. گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۴، *فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی*، تهران، برهان، چ سوم.
۲۸. گوتگ، جرال‌الدال، ۱۳۸۹، *مکاتب فلسفی و آرای تربیتی*، ترجمه محمد جعفر پاک سرشت، تهران، سمت، چ دهم.
۲۹. معلمی، حسن، ۱۳۹۴، *مبانی اخلاق در فلسفه غرب و فلسفه اسلامی*، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ دوم.
۳۰. نورعلیزاده میانجی، مسعود، ۱۳۸۳، «عقل‌گرایی حداکثری و معتدل در دین‌شناسی»، *مجله معرفت*، شماره ۷۸، ص ۴۲ - ۳۳.
۳۱. هولمز، رابرت‌ال، ۱۹۳۵، *مبانی فلسفی اخلاق*، ترجمه مسعود علیا، ویراست سوم، تهران، ققنوس.
۳۲. یوسفیان، حسن، شریفی، احمد حسین، ۱۳۸۵، *عقل و وحی*، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.